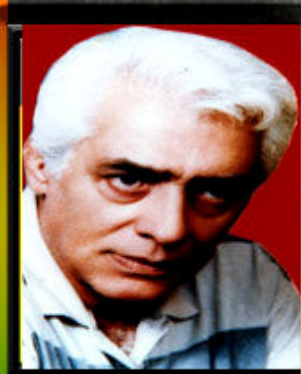




معلم علی فریدین ،
قهرمانی در مسیر سینما
اثری از : علیرضا ذیجنتی



فردین ، قهرمانی در مسیر سینما

علیرضا ذی‌حقی (۱۳۳۸ - فوی)

آماره ی چاپ : ۱۳۸۶

نسخه ی الکترونیکی (متن پی دی اف) : ۱۳۸۷

zihagh@yahoo.com



فهرست :

درباره ۱۶

فصل اول ۱۵

فصل دوم ۲۰

فصل سوم ۲۵

فصل چهارم ۳۱

فصل پنجم ۳۶

فصل ششم ۴۳

فصل هفتم ۵۱

فصل هشتم ۶۲

فصل نهم ۷۶

ضمیمه: تساوی از زندگی و آثار فردین ۹۰



"سینما، طبیعت است و طبیعت به حرکت و زیبایی نیاز دارد."

محمد علی فردین

فردین، قهرمانی بود در مسیر سینما که مرگ او، از او یک اسطوره ساخت. چیزی که همیشه از زندگان دریغ شده است. به قول " انوشیروان روحانی " که آهنگ به یادماندنی " سلطان قلبها " را جاودانه ساخته است :

« فردین حماسه بود. زندگی او، زندگی یک قهرمان بود و پهلوانی یکی از امتیاز های او.» (۱) "میهن بهرامی " ، قصه پرداز و منتقد سینما نیز می گوید: «فردین به دلیل رفتار زیبا و توأم با نهایت اعتماد به

نفس از میان قشری بسیار معمولی بلند شد و به بالا ترین سطح یک فرد از نظر اجتماعی رسیده بود، اما همیشه افتاده و مهربان بود. به نظر من فردین یک اسطوره است.» (۲) " منصور سپهرنیا" که همراه " گرشا رئوفی" و "محمد متوسلانی" با خلق شخصیت "سه دیوانه" جایگا هی والا در سینمای کمدی ایران دارد عقیده مند است: "فردین قهرمانی بود که شبیه او شاید هرگز نیاید... فردین به دو علت بین مردم محبوب بود، اول ورزشکار بودن وی که روحیه ی فتوت و جوانمردی را برایش همراه داشت و دوم صورت زیبا و مردانه ی او همراه با بازیگری خوبی که داشت.» (۳) "ضیاء الدین درّی" هم نکته ای بدیع دارد: « سال ۱۳۴۴ که "گنج قارون" و " فردین" آن حرکت انفجاری را در سطح سینمای ایران ایجاد کردند، پنجاه سال از ورود سینما به ایران می گذشت، اما خیلی ها سینما را در ایران به نام فردین می شناختند. در واقع فردین " سینما رو" تربیت کرد...فیلم های فردین در آن سالها یکی از جاذبه های توریستی

تهران به شمار می رفت! بسیاری از اهالی شهرستان
به تهران می آمدند تا فیلم های فردین را ببینند.» (۴)

" بهمن فرمان آرا " کارگردان صاحب سبک سینما که
بعد از ۲۰ سال ممنوعیت کار هنری در پس از انقلاب،
کارش را دگر باره با " بوی کافور و عطر یاس " آغاز کرد
درمورد فردین و بیست و اندی سال دوری ناگزیر وی از
سینما که مرگ اش نقطه پایانی بر آن نهاد چنین
اظهار نظری می کند: «حذف ...، وقتی تنها یک بازیگر
هستید بی انصافی است که از فعالیت خویش کنار
گذاشته شوید. فردین نیز شهره به جوانمردی و
مظلومان کشور بسیار با او همذات پنداری می
کردند. مظلومیت و شخصیت خوب او از دلایل شهرتش
به حساب می آمد.» (۵)

"مریم امیری" که گزارشی مستند از مراسم تشییع
پیکر فردین را آماده کرده درنوشته اش چنین آورده
است: « جمله " محمد علی فردین در گذشت " که

صبح روز بیستم فروردین ۷۹ در بیشتر روزنامه های تهران به چاپ رسید، تنها خبر مرگ یک هنرمند سینما یا قهرمان کشتی ایران و جهان در سال های دور نبود. به خاک سپردن خاطرات آنهایی بود که روزگار جوانی خود را با فیلم های فردین سپری کرده بودند. «(۶) روز قبل اش که جمعه بود و روزنا مه ها تعطیل ، هیچ خبری در این باره از رادیو و تلویزیون ایران به گوش نرسید و ولی به فاصله ی چند ساعت همه ی رسانه ها و رادیوهای فارسی زبان دنیا از او سخن گفته و حتی ویژه برنامه هایی زنده ترتیب دادند.

"محمد رضا اعلامی" کارگردان مطرح سینما عقیده اش را در این خصوص چنین گفت: «به هر حال مردم هنرمندان را دوست دارند حتی اگر دولت یا حاکمیت بخواهد آنها را نادیده بگیرد . مردم کاری را که دوست دارند انجام می دهند. مردم نشان دادند که بعد از بیست و یک سال چقدر فردین را دوست دارند. جالب این است که افرادی در این مراسم _مراسم تشییع

_حضور دارند که بسیار جوان هستند واصلًا فردین را روی پرده ندیده اند.» (۷) " خسرو سینایی" اما تعبیری زیبا دارد: «برای من یاد شخصیت انسانی فردین همیشه تو ام با احترام است. فردین از آن مردان مرد بود.» (۸) و در یادداشتی می نویسد : «حدود سال ۱۳۴۹ بود . با " سهراب شهید ثالث"... تصمیم گرفتیم به سینما برویم... سینما رکس لاله زار فیلم " سلطان قلبها را نشان می داد... در پایان فیلم ، آنجا که فردین و دختر کوچکش به سوی هم می دویدند، در تاریکی سالن سینما اشک از چشمانم سرازیر شد. وقتی که چراغ ها روشن شد دیدم که " سهراب " هم دستمالی به دست داشت و گونه اش را خشک می کرد.نگاهی به هم انداختیم و خندیدیم به آنکه با همه ی روشنفکر مآبی، فردین توانسته بود اشکمان را سرازیر کند... یادم نیست اولین یا دومین فستیوال فیلم تهران بود که در آن دو فیلم " گاو " و " قیصر" بسیار مطرح و رقبای اصلی یکدیگر بودند... به جز مرحوم " آلبرلا موریس" (سازنده ی فیلم " باد

صبا" بقیه ی اعضای هیئت داورى ایرانی بودند و با
پیشداوری های خاص خود فیلم ها را ارزیابی می
کردند. بحث اصلی داوران ایرانی عزت اله انتظامی
و بهروز وثوقی در فیلم های "گاو" و "قیصر" بود... اما "
آبرلا موریس" که فارغ از پیشداوری های مابود اصرار
داشت که جایزه بایستی به فردین برای بازی در فیلم
" سکه شانس" داده شود و می گفت: چطور می
توانید استعداد این بازیگر را نادیده بگیرید... «(۹)

"منصور ضابطیان" با اشاره به شعر " فروغ فرخزاد" که
در دهه ی چهل از مردی آرمانی می گوید و روزی می
آید و عدالت اجتماعی را در تقسیم کردن سینمای
فردین نیز رعایت می کند معتقد است: « فردین شاید
تنها بازیگری باشد که نامش به شعر هم راه می یابد .
آن هم به شعر شاعری به وزن " فروغ. « (۱۰) "نصرت
کریمی" هنرمند پیشکسوت سینما با بیان اینکه در
اولین برخوردش با فردین او را انسانی جذاب ، نیک
سرشت و جوانمرد یافته است در مقاله ای با عنوان

"تو نیستی که ببینی" و وام گرفته از شعر " فریدون مشیری" است چنین می گوید: «در آن سا لها قهرمان کشتی محبوبی با قامت و چهره ی استثنایی که به حق زیباترین مرد ایرانی شناخته شد، به طور اتفاقی پا به عالم سینما گذاشت. محبوبیت و شهرت قهرمانی او تماشاگران جدیدی را به گیشه ی سینما ها جلب کرد. توده های مردم با خرید بلیت بنیه ی مالی سینما را به گیشه ها سرازیر کردند.» (۱۱)

محمد علی فردین در گفتگویی با " رضا کیانیان" که چند ماهی پیش از مرگش صورت گرفت گفت : «یکی از بی انصافی هایی که در مورد من خیلی خیلی بزرگ جلوه کرد جدا کردنم از مردم بود... بیست سال زندگی من سوخت.» (۱۲)

زیباتر سخن اما کلام توده هاست که " مریم امیری" در گزارش خود با نام " سلطان قلبها در خاک " به گوشه ای از آنها گریز زده است : « زنی سالخورده که از درد

پا شکایت دارد به دنبال جایی برای نشستن است.
جوانی به او می گوید:- " شما با این اوضاع واحوال چرا
به این جا آمده اید؟"

- باید پیام! فردین تمام خا طرات خوش زندگی
ماست. ما اون سالها با این ها زندگی کردیم، شما که
سنتون قد نم ده. دلتون خوشه سینما می روید ، فیلم
می بینید، اگر زمان ما بودین می دیدین سینما یعنی
چه؟ فقط کافی بود فردین وظهوری فیلم بازی کنن
، سینما ها قیامت می شد، فردین با گنج قارون معجزه
کرد. فردین عاشق مردم و ایران بود.

مردی میانسال می گوید: " فردین، تختی دوم ایران
بود... آنقدر نگذاشتند بازی کند تا دق کردو مرد، چرا؟
چون مردم دوستش داشتند." «(۱۳)

"جمشید مشایخی" با ذکر اینکه "آنچه که همه در باره ی فردین میدانند و زبانزد خاص و عام است، کمک هایی است که او به خیلی ها می کرد. ...آنچه می گویم درباره ی اخلاق اوست و هیچ هنرپیشه ای در ایران به محبوبیت او دست نیافت" (۱۴) "داوود رشیدی" هم به بیانی دیگر چنین می گوید: «فردین ، مرد دوست داشتنی ، با نزاکت و بزرگواری بود که یتیمان و افراد نیازمند بسیاری را دستگیری کرد. سینمای ما به او مدیون است که با حضورش، مردم را نه تنها به سینما علاقمند کرد که بسیاری را به سالن های سینما کشانید.» (۱۵) زنده یاد " رسول ملاقلی پور" کارگردان سرشناس سینما نیز می گوید : "اکثر نقش های فردین، یاد آور مردانگی و گذشت بود. بیشتر تماشاگران فیلمهای او را کارگران و افراد طبقه ی زیر متوسط جامعه تشکیل می دادند... "ستاره " بودن باعث نمی شد که فردین افراد ضعیف را فراموش کند و به آنان فخر بفروشد. همیشه تعدادی دانشجو با امکانات فردین مشغول تحصیل بودند و اگر کارگری

نیازمند عمل در بیمارستان بود، زمان استفاده از شهرتش فرا می رسید تا متخصص ترین پزشکان را در بالای سر بیمار حاضر کند. همه ی ستارگان روزی خاموش خواهند شد. اما خوش به حال آنان که که سلطان قلبها باقی می ماند.» (۱۶)

بزرگ بانوی قصه ی ایران " سیمین دانشور " در رمان " سووشون " می گوید: «آدمیزاد حکایتی است. میتواند همه جور حکایتی باشد. حکایت شیرین، حکایت تلخ، حکایت زشت... و حکایت پهلوانی.» وفر دین حکایتی بود محبوب قلبها.

منابع :

* ۱ الی ۱۳ برگرفته از : مجله دوهفتگی " گزارش
فیلم" (ضمیمه رایگان شماره ۱۴۹) پانزدهم
اردیبهشت ۱۳۷۹ صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر
کریم زرگر
۱۴ الی ۱۶ به نقل از: نشریه "ندای ایران" / ویژه
درگذشت فردین / دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۷۹
امتیاز و مدیر مسئول: محمد علی ربانی

زندگی و آثار فردین

سال ۱۳۰۹ است اولین فیلم سینمایی ایران با نام "آبی و رابی" با مضمونی خنده آور که صامت هست و کارگردانش "آوانس اوگانیانس" روپرده ی سینما ها. سال ۱۳۰۹ است و نخستین سینمای مجلل ایران با نام سینما پالانس افتتاح می شود و آغازیست پر شکوه برای نمایش فیلم های ناطق.

سال ۱۳۰۹ است و "محمدعلی فردین" یکی از محبوب ترین چهره های تاریخ سینمای ایران چشم به جهان گشوده.

سال ۱۳۰۹ است و در همان محله ای که فردین متولد شده ۲ ستاره ی دیگر هنری نیز پای به خاکدان زمین می نهند. ناصر ملک مطیعی و اکبر گلپایگانی. جاودانه های سینما و موسیقی ایران. سال ۱۳۰۹ است و سال ، سال میلاد جهان پهلوان تختی .

" آقا گل " پدر فردین است و رفیق "تقی ظهوری" . هر دو عشق بازیگری دارند واما "آقا گل" که قبلا در امور فنی نیروی هوایی بوده و بعدها با تا سیس یک کارگاه فنی مدتی درشکه سازی می کرده و حالابا ساخت ابزارهای ماشین آلات سرگرم است، گاه گذاری با تقی ظهوری در تئاتر تهران "پیس" می گذارند. اما آخرین کارش می شود"خرابه های تخت جمشید"که اقتباسی است از" اپرت رستاخیز سلاطین" اثر " میرزاده عشقی". اجرایی پر مخمسه که در روز نمایش آن، داخل سالن تیر اندازی شده ویک نفر کشته می شود. " آقا گل" با آن واقعه از تئاتر دور می افتد و می چسبد از حرفه اش. اما او که در دبیرستان آلمانی ها تحصیل کرده وضمن آشنایی به زبان آلمانی تسلطی کامل نیز به زبان عربی دارد می شود جزئی ازخاطره ی فرزندش فردین که می گوید : " زبان عربی او فوق العاده بود.تمام قرآن را حفظ بود. یادم می آید در ایام محرم با مادرم ، خدا بیامرزم، می نشستیم و یکی دو ساعت قرآن را برای ما معنی می کرد. " (۱) مادر

فردین اصلیتی شیرازی داشت و پدرش متولد تهران واما تبارش از مردم " نطنز".

فردین در چنین خانواده و فضایی قد می کشد و از چهارده سالگی ، خود را در زمین فوتبال می بیند و عشق شگرف اش به ورزش. بعد از فوتبال می رود طرف ژیمناستیک وبعد ها هالتر ودستیابی اش به مقام دوم مسابقات قهرمانی کشور.تا که روزی با تشویق " امیر بهادری" که مربی کشتی بود،وسوسه می شود که هالتر را کنار گذاشته و برود رو تشک کشتی. موفقیت هایش در کشتی بی نظیر می شود و با کسب مقام اول باشگاههای تهران، دعوت می شود به باشگاه " حسین رضی خان" واینجاست که با جهان پهلوان تختی آشنا شده و دوستی شان تا آخرین دم زندگی تختی همچنان گرم واستوار می ماند.

دیری نمی کشد که فردین در مسابقات قهرمانی کشور مقام آورده و وارد تیم ملی می شود. درتیم ملی دوشادوش جهان پهلوان تختی ، زیر نظر مربیانی چون حبیب اله بلور، حاج فعلی و " صمیم بیگ " ترکیه

ای تمرین کرده و در سال ۱۹۵۴ میلادی به مسابقات جهانی ژاپن راه می یابد. فردین در وزن پنجم و تختی در وزن هفتم و برای نخستین بار تیم ملی کشتی ایران مقام قهرمانی جهان را تصاحب می کند. فردین که در ۱۸ سلگی ازدواج کرده بود وقتی قهرمان جهان می شود پسرش چهار پنج سال داشت و هنگام تمرینات کشتی بیشتر اوقات همپای پدرش بود. فردین درجایی از خا طراتش، از " تختی " چنین یاد می کند: "...مرحوم تختی به رغم آن که ما ورزشکار ها می گفتیم اهل سیاست نیستیم و لباس سیاست هر روز به تن یکی است، و ما چه در عرصه ی کشتی و چه در زمینه ی هنر متعلق به مردم هستیم، مدتی به دکتر مظفر بقایی و حسین مکی ، که لباس ملی به تن کرده بودند، نزدیک شد. بعد به تدریج کشیده شد به سوی دکتر مصدق و جبهه ملی... او هم که آدم گمنامی نبود مخفیانه کارهایش را انجام بدهد و کسی نفهمد. کارگزاران رژیم همه فهمیده بودند، منتها چون تختی بود مستقیما نمی

توانستند عملی انجام دهند.... درست است که تختی با دست خودش ، خودش را کشت اما او را کشتند. یک مقدار حکومت با فشارهای بی خود و بی جهت... و یک مقدار هم اطرافیانش....روزی هم که خودش را کشت جمعه بود و ما خارج از تهران بودیم. شب که ساعت ۸/۵ رسیدیم خانه زنی که در خانه ما کار میکرد گفت: " آقای تختی بیش از ده بار زنگ زد." ظاهرا لحظاتی بود که گیر کرده بود و کسی را می خواست که با او صحبت کند..."(۲)

پی نوشت ها:

۱-سینمای فردین به روایت محمد علی فردین/ عباس

بهارلو- تهران، ۱۳۷۹، نشرقطره، صفحه ۴۲

۲-سینمای فردین به روایت محمد علی فردین/ عباس

بهارلو- تهران، ۱۳۷۹، نشرقطره، صفحه ۵۰

فصل دوم

تختی و فردین که حالا هر دو افسانه ای هستند
ویادمانی از روزگاری سپری شده و هر یکی با
زوایایی رمز آمیز و نیک و کشف ناشده بر فراز دلها، در
دورانی که بودند و باهم بودند، جدا از جوانمردی
های ذاتی و پهلوانی هایشان در عرصه ی کشتی،
یکی عشق سیاست داشت و خدمت خلق به شیوه
ی خاص خود و دیگری شیفته ی مردم ، هنر و شهرت
به گونه ای دیگر، و نگران اینکه مبدا فردا که از کشتی
کناره می گیرد و دیگر صدای دستان مردم را که وقتی
به هم میخوردند و از آنها نیرو می گرفت، دیگر نمی
شنید چه حالی می یافت.

بیست و هفت ساله بود و رو سکوی قهرمانی و می دید که دیر و زود ، باید تشک کشتی را برای وداع می بوسید. ورزش، سی سالگی به بعد را تاب نمی آورد. هر چند شغلی تو سازمان برنامه داشت و همیشه آماده برای مربی گری کشتی، اما جنس او فرق می کرد. زندگی را با سکون و سکوت هایش دوست نداشت. عاشق حرکت بود و صعود. گذران معیشتی خود ، همسر و فرزندانش را نیز بهتر و مرفه تر می خواست. زندگی کارمندی تکافوی آرزوهایش را نمی کرد و بیزاری از سیاست را هم داشت. حسی که به نوعی برمی گشت به ضمیر ناخود آگاهش و کودکی ها. روزی که بخاطر سوژه ی سیاسی " پیس " پدرش از کارهای میرزاده عشقی ، غوغایی بپا شده و پدر را ازدنیای هنر به عزلت اش رانده بود و لحظاتی که بخاطر نقاشی یک اسکناس_ آن رویش که عکس شاه بود_ سرش را به تخته سیاه کوبیده بودند و به اخراج اش از مدرسه منتهی می شد. نقاشی اش چنان زیبا و طبیعی از کار درآمده بود که تهمت جعل اسکناس

خورده بود. توسط تیپی از معلمانی که به قول " نیما یوشیج " کارشان با مزد شروع شده وبا مزد پایان می پذیرد.

فردین این تفکر را همیشه با خود داشت که " «سیاست زیر سرپوشی از کلک و دروغ وبی عاطفگی است»(۲) وحتی وقتی " تختی " با او از مسائل سیاسی صحبت می کرد امتناع می ورزید ومی گفت: «من شعور سیاسی ندارم.»(۴)

در اوج شهرت ورزشی اش بود که یک جورهایی خواست پای در راهی بگذارد که پدر را به انزوایی درد ناک کشانده بود. رفت تئاتر " آناهیتا" و شرکت در کلاسهای آموزشی " اسکویی" ها وهفت هشت ماهی هم خاک صحنه وپشت صحنه خورد وهمکاری در ساخت دکورها ونقاسی ها و قرار شد که به زودی نقشی را بگیرد که یکهو قرارش عوض شد و رفتارهایی دید از مسئولان ودست اندر کاران " تئاتر"

و حس کرد فضا سخت ناجوانمردانه است و با حال
وهوای مردی و مردانگی ، در مصافی نابرابر. سال
۱۳۳۷ بود و بعد از ظهر سردی از روزهای زمستان و
داشت در خیابان اسلامبول، از جلوی سینما سهیلا
می گذشت که دید روپرده ، فیلم وسترنی است و
مردم صف بسته اند. وقت داشت و ایستاد تو صف
و داشت نوبت اش می رسید که متوجه نگاههای
نافذی در داخل سینما شد که به او زل زده بود و بعد
آمد جلو آمد و او را با احترام ، درون سینما خواند. "
اسماعیل کوشان " بود ، صاحب " استودیو پارس
فیلم". فردین را شناخته بود و نگو که این اواخر دنبال
اش می گشت تا رل اصلی فیلم " چشمه آب حیات"
را به او پیشنهاد کند. از اینجاست که پرت می شود به
دنیای سینما و اما او که اهل نشیب نبود ، به فرازها
می رسد و به اوجی رشک برانگیز در کار هنری.

فردین ، قهرمانی می شود که دیگر ، شکستی نمی
پذیرد و همچنان تا حذف و مرگ اش ، و در تاریخ و

سرزمینی که سینمایش تداوم دارد، روسکویی می
ایستد که همچنان " سلطان قلبها

" می ماند .

پی نوشت ها:

۲ و ۴- عباس بهارلو/ سینمای فردین به روایت " محمد
علی فردین"/چاپ اول / ۱۳۷۹ /نشر قطره/ص۷۷

خوبل سوم

فردین با " چشمه آب حیات" سینمایی را تجربه می کند که مثل علف هرز قد کشیده بود و به قول او "علاوه بر اینکه تربیت نمی شد بر سرش هم می زدند." سینمای مطرح ، سودا گر و جذاب اروپا و آمریکا با فیلمهایی که دوبله می شدند و به جاذبه های آن نیز می افزود، همراه با سوپر استارهایی که هنوز هم دنیای سینما به احترامشان کلاه از سر برمی دارد، یکه تاز میدان بود و در این میان سینمای ایران، بچه یتیمی که نه تشکیلاتی بالا سرش بود که حمایت شود و نه ، جز دو سه چهره ی بازیگری ، هنرپیشه ای داشت. " ناصر ملک مطیعی " مرد اول سینما بود و در قد و قواره ی او ، نه هنر پیشه ای داشتیم و اگر هم داشتیم کسی به خاطرش ، جلوی گیشه ها صف نمی بست. " ایرج قادری " اولین کارش را داشت همراه با فردین شروع می کرد و هنوز تا سال ۱۳۴۰ که " بهروز وثوقی " و " رضا بیک ایمانوردی " هم وارد گود شوند و

آسمانی پر ستاره را در سینمای ایران نقاشی کنند، دو سه سالی مانده بود. حتی کارگردان و فیلمبردار و نویسندگی سینمایی - که کارشان را هم درست و اصولی بلد نبودند- چهار پنج نفر بیشتر نبودند. سینما هایی که فیلم ایرانی نشان می دادند نیز خیلی کم و محدود به سینما های جنوب شهر بود. سینمای ایران نه بنیه مالی داشت و نه تکنیک و نه ستارگانی که به اعتلا ، مقاومت و رشد آن در برابر سینمای هالیوود، هند، اروپا و ترکیه یاری رساند. " مسعود مهربانی" ، مؤلف کتاب " تاریخ سینمای ایران" که اولین چاپ اش در سال ۱۳۶۳ بود و سینمای ایران را از آغاز تا سال ۱۳۵۷ بررسی می کند و متأسفانه از ویژگی های یک اثر آکادمیک و پژوهشی ، توشه ای در بر ندارد و مرتب با انگ زدن ها ، استهزا ها و تلقین پیشداوری ها و نوع نگرش خود ، چنین کار ارزشمندی را دچار خدشه ساخته است ، سینمای ایران را با عناوینی چون " خشت اول " ، " دیوار کج " و " این دیوار کج فرو می ریزد" مورد بررسی قرار داده و با

تمجید خود از سینمایی بی ستاره ، جشنواره ای و روشنفکرانه ی بی مخاطب ، همراه با متولیان امر، بنیان عمارتی به تبعیت از سلاطین حاکم تئوریزه میشود که با بی اعتنایی به پیشکسوتها و نان بریدن ها و حذف فیلمهای دنیا - از ها لیوود تا بالیوود و چین وماچین" - از اکران سینما ها و حمایت های بی دریغ دولتی ، می رسیم به جایی که امروزه ضمن کاهش روز افزون تعداد سینما های کشور، سینما های معدودی هم اگر وجود دارند ، آن هم با فوران این همه جمعیت جوان ، به زحمت سه چهار ردیف خود را می توانند پرکنند و اگر هم چنین اتفاقی می افتد باز در سایه ستارگان زن و مردی است که در کسوت های بازیگری و کارگردانی، باز به مرور ، به بدنه ی سینما چسبیده و باید نیز چنین باشد و هیچ گریزی نیست و ضعفی هم برای هنر سینما از این ناحیه ، هرگز نمی شو دگرفت. اگر نقطه ضعفی نیز برای هر سینمایی متصور است در مضامین نازل و بی سر و تهی است که اکنون مثل همه جای دنیا، سیمای ایران نیز به

شکلی دچار آن است و درست هم نیست که بخاطر آن باز، در روزگاری دیگر که تاریخ سینمای ایران نوشته می شود بیاییم و همه چیز را از بن منکر شویم. اقتصاد سینما و به تبع آن شکوفایی اقتصاد کشور ، به همه ی سلیقه ها نیاز مند است و هرگز نباید فضای جامعه شناختی برهه های تاریخی را در هر زمینه ای از پدیده های هنر ، نادیده انگاشت.

در این میان بی توجهی به سوپر استار ها یی چون " فردین " و امثال او که روزگاران در این مملکت با وجود یک رقابت آزاد با سینمای دنیا ، توانستند که با محبوبیت خود در دل های مردم، در کنار تقویت بنیه ی مالی سینما در تکامل و توسعه ی تکنیکی و فنی سینمانیز مؤثر باشند هیچ توجهی ندارد. در سرشماری سال ۱۳۴۴ ، سالی که فردین با ایفا و خلق نقش تیپیک "علی بی غم" در " گنج قارون" توانست دلها و گیشه هارا تسخیر کند، جمعیت ایران ۲۵ میلیون نفر بود و ۲۰ درصد از مردم بیسواد که " جلال آل احمد" در کتاب " خدمت و خیانت روشنفکران"

معتقداست که (معمولا با پد آن را ۱۵ درصد حساب کرد) همه اش ۵ میلیون باسواد داشتیم واکنون نیز بعد از گذشت سالیان ویا ۸۰ میلیون جمعیت چنان درخششی را شاهد نیستیم و باز همپای فیلم "قیصر" پر فروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران -از نظر تعداد تماشاچی - محسوب می شود، آیا همچنان رواست که ما منکر آن روشنایی های خیره کننده بر پرده های نقره ای سینما در دورانی نه چندان دور باشیم؟ اگر هم به قولی ، ابتدالی بود وحتما هم بود ریشه ی آن ابتذال در تاریخ زمانه بود و تاثیر شیوه های مرسوم تبلیغاتی رژیم در کم وکیف زندگی مردمی بود که بعد از تجارب تلخ تاریخی کودتای ۲۸مرداد ، همه دلزده از سیاست وزندگی درجامعه ای نا متوازن از نظر طبقاتی ، دنبال یک استکان شادی و سرور بودند تا با آن گرم شوند و باامیدی هر چند واهی ، به فردایی نیامده وبهتر بیندیشند. محمد علی فردین در خاطراتش ، در خصوص نگاه اش به سینمای قبل از سال ۵۷ و خصوصا سینمایی که به"

سینمای فردین " شهره بود - نه سیمای مقلد شبه
فردینی - چنین می گوید : «...من فقط برای تهران فکر
نمی کنم. ایران فقط تهران نیست و آن هم قشر
روشنفکر و تحصیل کرده ی جامعه . اگر چه این قشر ،
نقش مهم و سازنده ای دارند اما در کشوری زندگی
می کنیم که ۴۰ درصد مردم ، سواد خواندن و نوشتن
ندارند. وقتی در مناطق دور افتاده ی ایران تفریح
جوانان ، تما شای عبور و مرور و سایط نقلیه است من
باید فیلمی بسازم که آن قشر محروم جامعه را
سرگرم و در ضمن پیامی از زندگی داشته باشد.»
(۵) و پیام فردین چه می توانست باشد جز آنچه
همیشه در کلام اش موج می زد و می گفت: « واقعا
" تختی " از نظر اخلاقی روی من تاثیر گذاشت. یعنی
شاید من اگر چیزی دارم که می گویم ندارم ، باز
هرچه دارم، از تختی دارم. از حسن اخلاقش ، از
انسانیتش ، از ...» (۶)

.....

.....

پی نوشت ها :

۵ و ۶ - به نقل از ماهنامه خاوران ، بهار ۷۹ ، دوره
جدید / ویژه نامه اجتماعی ص ۴

" رضا کیانیان " ، از چهره های برجسته ی بازیگری در سینمای ایران که اولین کارش را در سال ۱۳۶۸ با فیلم " تمام وسوسه های زمین " شروع کرد و آثار تألیفی ارجمندی نیز در خصوص سینمای ایران دارد، معتقد است : « فردین ، آدم با سوادى بوده و کمک های او به سینمای ایران فراموش نشدنی است. ایشان با چشم بسته دوربین را باز کرده و می بسته ... اولین بار هم وسایل گریم را او از ایتالیا به ایران می آورد...» (۷) فردین ، خود نیز در کتاب " سینمای فردین به روایت محمد علی فردین " تألیف " عباس بهارلو می گوید : " اولین کسی بودم که لنز ۹ و ۱۸ رابه ایران آوردم. زوم ۲۵- ۲۵۰ را و ... میز مونتاژ اشتین بک را بعد از تلویزیون من به ایران آوردم. " رضا کیانیان همچنین در پاسخ به راز های محبوبیت فردین به نکته ای بدیع اشاره می کند: « من در واقع دنبال کشف این راز هستم. او را هنوز که هنوز است مردم دوست دارند. چه رازی وجود دارد که تماشاگر

سینمای آن موقع هم او را دوست داشتند و نسل
جدیدی که جوان هستند و آن زمان نبوده اند که
سینما بروند باز هم او را دوست دارند؟ آن راز
چیست؟» (۸)

آیا این راز را در مردمی بودن او باید جست و یا که در
ویژگی های قهرمانی، هنری، اخلاقی و انسانی
او؟ فردین در جوابی که خودش به این سؤال داشته
باگریزی به شخصیت جهان پهلوان تختی سخنان
جالبی گفته که حاکی از بینش ژرف وی دارد : « ...
چرا مثلالتختی ، جهان پهلوان تختی شده . یک مقدار
از این مقام جهان پهلوان تختی را خود تختی با کشتی
های قشنگش و با نظمی که در کارش داشت
کسب کرد، و یک مقدارش هم به دلیل برقرار شدن ا
رتباط وسیع او با مردم ، که نه او خودش کاملاً دلایل
آن را می دانست و نه تک تک مردم از آن به درستی
سر در می آوردند. گاهی این بر اثر یک اتفاق است و
این اتفاق معمولاً در مورد افرادی رخ می دهد که
گذشته ی جالب توجهی دارند و تختی هم این

گذشته را داشت، کشتی ها ومدال هایش را هم گرفت. مثلا همین اتفاق است که باعث می شود فردین گمنام صاحب شهرت بشود. علت این اتفاق را بیشتر باید در مردم جست وجو کرد نه در خود من. حالا این اتفاق چرا می افتد و چه روزی چه طور می افتد هیچ کدام از ما نمی دانیم.» (۹)

از دید هنری اما نمی دانم چرا یاد حرفی از شاعر نام آور " نصرت رحمانی " می افتم که در بحث از شعر ، نگاه اش را به " هنر " چنین مطرح می کند : " هنر، شبا هت بسیاری به دین دارد. وقتی به آن ایمان آوردی، دیگر در تار و پود زندگیت رخنه می کند و تا مرز مرگ بدرقه ات می نماید . " (۱۰) فردین نیز که نسبت به هنر ، شور و جوششی درونی داشت از دیر باز شیفته ی تئاتر بود و کارهای " نوشین " در دهه ی ۲۰ ، و پدری داشت هنرمند و در کار تئاتر، بی آنکه خود را اسیر جنجالهای دروغین سینما سازد با ضمیری سرشار از مایه های هنری و تواضع ذاتی، سعی می کند هرچیزی را هم که نمی داند یاد بگیرد. بعدها در

مروری به کارنامه ی خودش چنین می گوید : « من خیلی به سرعت همه چیز را پیدا کردم... فیلم به فیلم دستمزدم رفت بالا و واقعا فیلم به فیلم تجربیات من دوپل شد ..به نظر من یک کارگردان بایستی بیست تا ، سی تا ،چهل تا چشم داشته باشد ، فضا را بشناسد .ویزور و لنز دوربین را بشناسد تا شب که می خواهد دکو پاژ کند ، کارش را درست انجام دهد. ... می آمدند سر صحنه می دیدند مثلا لنز هجده می خواهند و ندارند. یعنی شب موقع دکو پاژ نمی دانستند که چه لنزی می خواهند...» (۱۱)

.....

پی نوشتها :

۹ و ۸- برگرفته از گفتگوی رضا کیانیان با " رادیو زمانه " ،
مندج در وب سایت " قدیمی ها " در سال ۱۳۸۶
۱۰ - به نقل از گزینه شعرهای نصرت رحمانی /
انتشارات مروارید

و ۱۱ - عباس بهارلو / سینمای فردین به روایت "
محمد علی فر دین " / چاپ اول / ۱۳۷۹ / نشر قطره /
صص ۷۷۹-۵۶-۵۵

فصل پنجم

در سالهایی که هنوز تا ظهور کارگردانان نام آوری چون مسعود کیمیایی، داریوش مهر جوئی، ناصر تقوایی، علی حاتمی و امیر نادری دهه ای مانده بود و جز "ساموئل خاچیکیان"، کارگردانی نداشتیم که دیدگاه درستی در خصوص فنون کار دوربین و راهنمایی بازیگران داشته باشد که بقول فردین "در زمان خود از بهترین ها بود و تنها ایرادی که در کارش داشت این بود که دنبال منطق در تداوم داستانش نبود"، فردین با دقت و توجه ویژه ای که به سبک بازیگری "مارلون براندو" داشت و همچنین دیدن فیلم های هندی و ترکی که قصه هایی شبیه فیلم های ایرانی داشتند، ضمن تلاش جهت رفع ضعف بازی های خود، کم کم به این فکر افتاد که ویژگی های یک تپ سینمایی را شکل بخشد. با ابداع و تعمیم این شخصیت سینمایی بود که نمونه ی کامل آن به نقش "علی بی غم" در فیلم "گنج قارون (۱۳۴۴) منتهی شد و توانست محبوبیت عظیمی را برای فردین به ارمغان آورد.

فردین مدام به این فکر می کرد " مردم از يك قهرمان و پهلوان چه می خواهند" و در پاسخ به این سؤال بود که رسیده بود به نقش " علي بي غم ". قهرمانی عاشق ، مردمی ، فقیر، بزن بهادر ، شوخ ، شاد ، خوش مشرب ، عاطفی و پا بیند ارزشهای نیک اخلاقی . نقشی که با قامت برازنده ی او و روحیات درونی اش ، سخت جور در می آمد. با این تیپ بود که قلبها و گیشه ها را تسخیر کرد و مردم برای تماشای فیلم هایش صف بستند و بنیه ی اقتصادی سینمای ایران، جانی تازه و باور نکردنی یافت. در آن دوره هنوز نویسندگان فهیم سینمایی نیز از راه نرسیده بودند. فردی مثل " پرویز دوابی " که هیچ حتی کمتر قلم صالح و بی غرض و مرضی نیز در حوزه ی سینما ، تو کار انتقاد بود. چند نفر با سواد هم اگر بود - چون خود در کار سینما بودند و کارهایشان با اقبال عمومی مواجه نمی شد - معمولا کارشان در افتادن با فیلمهای بود که اکران موفق داشتند . چنین نیز می شد که تهیه کننده و کارگردانی مثل دکتر

اسماعیل کوشان که روزگاری توجه زیادی به کارش داشت دچار یأس و دلسردی می شد و فردین می گوید : " در دوره ای که من _ دکتر کوشان _ را شناختم به نظر می رسید خودش را تنها حس می کند و کسی را نمی بیند که به او کمک کند . به آدمی می ماند که تمام کارهایش را انجام داده و حالا باید استراحت کند ."

در دوره ای که فردین سینما را آغاز کرد مانند آغاز کار تئاتر تو ایران ، حتی از بازیگر خوب زن نیز خبری نبود . خانواده ها سخت می گرفتند و چهره های معدود ی هم اگر بود ، بازی های پخته و فیزیکی مناسبی نداشتند . " دلکش " و " پوران " هم به خاطر شهرت خوانندگی شان به سینما راه یافته بودند. سینمای ایران هنوز ستارگانی چون " فروزان " و " پوری بنائی " را نداشت . درخشش فردین در پرده های نقره ای باعث شد که طیف وسیعی به تماشای فیلم های ایرانی راغب شوند و بدین ترتیب ، سینمای ایران بی هیچ حمایت دولتی و فقط با اتکا به بخش خصوصی

توانست رو پا های خود بایستد و بتدریج تحولات نوینی را در سینمای ایران شا هد باشیم .

فردین که حواس اش متوجه سینما بود و در هر فیلمی که بازی می کرد از ابتدای مرحله ی فیلمبرداری تا مرحله ی لابراتواری و صداگذاری ، کنجکاو داشت و دخالت می کرد رسید به جایی که حس کرد دوربین و لنزها را خوب می شناسد و مقداری هم به فنون کارگردانی آشنا شده شروع کرد به یك کار مستقل و " گرگهای گرسنه " را در سال ۱۳۴۱ با بازی خود و پوران و " همایون " کارگردانی کرد و مضمون اش در ارتباط با تبهکارانی بود که قاچاق و جنایت ، کسب وکارشان بود و اما یك روزنامه نگار، با شهامت و از خود گذشتگی به افشاء آنها پرداخته و چهره ی سیا هشان را به دست قانون می سپارد .

فردین با ساختن فیلم " گرگهای گرسنه " احساس کرد که سینما فقط چهار تا آهنگ و دو تا زد و خورد و یك کا باره نیست و کارگردان باید ضمن اینکه چشمی به دوربین دارد و تصاویر ضبط شده ، چشمی هم باید

داشته باشد که عکس العمل تماشاچی‌ها را به هنگام دیدن فیلم حدس بزند. " نکته که همیشه به آن وفا دار بود و می‌گفت: " ما در واقع برای این چشم‌فیلم می‌سازیم. " در این فیلم بود که فردین آرزو کرد کاش امکانات صدابرداری همزمان بود و او از صدای خودش که خیلی هم گرم و گیرا بود بهره می‌گرفت. حتی سکانس‌هایی از فیلم را نیز خود، به جای خودش حرف زد و اما دید که " دوبله " ظرافت‌هایی می‌خواهد و تجارب و اوقات آزاد زیادی که او نداشت و لذا از این کار منصرف شد.

فردین به مرور و با توجه به تجربیاتی که بعد از بازی در چند فیلم خارجی به دست آورد با نام‌هایی " مردی از تهران " (۱۳۴۵ - لبنان) ، " طوفان بر فراز پترا " (۱۳۴۷ - لبنان) و " مردانه بکش " (۱۳۴۷ - ایتالیا)، به نگرش‌های نوینی از نظر فنی و حرفه‌ای دست یافت و برای مثال اهمیت " دکوپاژ " و فنون آن را نیک شناخت و در فیلم " سلطان قلبها " (۱۳۴۷) نهایت استادی‌اش را در این خصوص نشان داد. او در ایتالیا

که بود و داشت " مردانه بکش " را بازی می کرد ، در هر فرصتی که دست می داد به " چینه چیتا " می شتافت و سر صحنه ی فیلم های مختلف حضور می یافت که به کشف های بیشتری از دنیای سینما نایل آید و چنین نیز شد و او برای اولین بار نوین ترین و مجهز ترین وسایل گریم و پاره ای امکانات فنی دیگر را با هزینه ی شخصی خود به ایران آورد .

فصل ششم

فردین در واپسین سالهای زندگی و قبل از اینکه آخرین اثرش یعنی مرگ اش صد ها هزار نفر از دوستداران اش را گرد خود جمع کند می گفت: " من عاشق این مردم هستم و فقط به عشق این مردم زنده هستم و اگر هم بعد از ۲۰ سال می خواهم بیایم به سینما ، حتی یکبار ، فقط به خاطر خواست مردم است . " ناصر ملک مطیعی این شور و عشق فردین به سینما را در نقل قولی چنین می گوید : « فردین می گفت : "امروز دلم نمی آید که با این همه تخصص و تکنیک و این همه وسایل که در کار سینما پیدا شده کار نکنیم ... فردین در سینمای فارسی تحول به وجود آورد و تمام وجودش عشق به سینما و مردم بود . فردین چون بلبلی در قفس ۲۱ سال آرزوی برگشت به سینما را داشت . ولی دیر شده و توانش تمام شده بود ... » شهلا ریاحی که در چند فیلم از جمله " جهان پهلوان " نقش مادر فردین را با کمک گریم چهره ، بازی کرده بود با تأکید به علاقمندی فردین به سینما و اینکه کارش را خیلی خوب انجام می داد می گوید :

" در روز ختم مرحوم فردین ، در مسجد بلال جمعیت زیادی از مردم آمده بودند که وقتی مرا می دیدند همه می گفتند مادر فردین آمد و من خودم را مادر ایشان می دانم . "رنده یاد " حمید قنبری " خواننده و بازیگر سالهای دور و دوبلور نام آور سینما که مسؤ ولیت سندیکا هنر مندان را داشت در گوشه ای از خاطراتش از فردین چنین یاد می کند : " ما اگر در سندیکا مشکلی داشتیم که همیشه داشتیم با فردین مطرح می کردیم . فردین تا آنجا که می توانست رفع مشکل می کرد . حتی تا جایی که اگر فلان هنر مند در اثر بدهی و گرفتاری به زندان افتاده بود فردین زود به خانواده اش کمک می کرد و یا اجاره خانه اش که عقب افتاده بود می پرداخت . .. در هر ماه یک گونی نامه برای فردین به سندیکا می آمد و هرکسی در خواستی داشت . عده ای عکس امضا شده ی او را می خواستند وعده ای در خواست شهریه ی مدرسه و دانشگاه و کتابهای درسی داشتند ، عده ای وسایل موسیقی می خواستند و ..

که فردین به تمام این درخواست ها جواب مثبت می داد ."

لازم به ذکر است که فردین در طول زندگی اش ۶ مدرسه ساخت و و زندگی گروهی از کودکان بی سرپرست را بر عهده داشت .

نصرت الله کریمی - فیلمساز، بازیگر و مجسمه ساز شهیر - از محبوبیت فردین در میان مردم، با نگرشی کارشناسانه می گوید : " سینمای ما که در سال های ۱۳۳۰ در حد فقیرانه ای آغاز شد نه از طرف دولت حمایت می شد و نه سرمایه داران حاضر بودند در این حرفه سرمایه ی خود را به خطر اندازند . ناگهان بطور اتفاقی ورزشکار مشهوری با قامت و چهره ی زیبا وارد این حرفه شد . شهرت او موجب هجوم عده ی زیادی به گیشه های سینما شد سرمایه ای که از طریق فروش بلیت جمع آوری می شد برای ایجاد استودیو ها ، لابراتوارها و خرید وسایل فنی به کار رفت . در واقع اهرم سرمایه با همیاری مردم ، صنعت سینمای کشور را گسترش داد

. اما هر اهرمی نیاز به نقطه اتکایی دارد و زنده یاد
فردین نقطه اتکای اهرمی بود که بار سنگین هزینه
های تهیه ی فیلم را به حرکت در آورد . جمعیت کم
نظیری که برای آخرین وداع در تشییع جنازه ی فردین
گرد آمده بودند ، بی اختیار مرا یاد تشییع جنازه ی
زنده یاد تختی انداخت و ترجیح بند یکی اشعار فریدون
مشیری عزیز در ذهنم تداعی شد " تو نیستی که
بینی " . ای کاش بود و با چشم خویش شور وهیجان
دوستانان اش را مشاهده می کرد .
" پوری بنائی " که در سن ۱۹ سالگی با فیلم "
موظلانی شهر ما " ، برای نخستین بار نقش مقابل
فردین را بازی می کرد از وی چنین یاد می کند : «
فردین چون روح بلند و ورزشکاری داشت به تمام گروه
فیلم بخصوص کارگر های فنی توجه خاصی داشت و با
جان و دل به آنها کمک مالی می کرد . من کمک به
همنوع را از او یاد گرفتم ... در طول عمر بازیگری ام
هیچ هنر مندی را ندیدم که به کارش این چنین عشق
بورزد .. فردین به من می گفت : " تو جای خواهرم

هستی و خودت را تو سینما خوب حفظ کرده ای . "

« ...

تاریخ سینمای ایران را که ورق می زنیم نگاه کارشناسانه ی " نصرت الله " کریمی " ، بیش از همه جلب توجه می کند و آنهم اینکه می بینیم سالهایی را که اگر دوتا فیلم از فردین بطور همزمان اکران می گرفت سینما های نمایش دهنده ی فیلم های خارجی به هول و ولا می افتادند . چرا که فیلم های گردن کلفت آمریکایی هم متضرر می شدند . سینما های نمایش دهنده ی فیلم های فارسی از نوروز تا پائیز ، یعنی فصل سینمایی ، همیشه فیلم های فردین را بر می گزیدند که بتوانند در بازار رقابت با فیلم های خارجی موفق تر باشند .

فردین که سینمای ایران را " سینمایی مفلوج و بد بخت و توسری خور " می دانست معتقد بود : " فرض بگیریم همه ی این سینما خراب ، حالا چکارش کنیم ؟ خراب ترش کنیم ، یا درش را ببندیم و دفنش کنیم ؟ این کارها را صحیح نمی دانستم . به جای آن که نیرو

بگذاریم و آن را خراب کنیم ، بهتر است بود و در کنار آن کارهای خوب بکنیم در مطبوعات سینما هم پولی رد و بدل می شد و نوشته هایی می آمد و کارشان حمایت از دوستان یا کوبیدن دشمنان بود ، پل رابط بین سینما و مردم نبودند . یعنی درد دل کارگردان یا گرفتاری هنر پیشه ها و سینما را بهطور منطقی انعکاس نمی دادند . .. کسانی هم بودند مثل دکتر کاووسی که تحصیلاتش را در فرانسه تمام کرده و وارد مملکت شده بود . از فیلم سازی بطور تئوریک چیزهایی می دانست ، ولی به صورت عملی چیزی نمی دانست . او یک فیلم هم ساخته بود که خوب نبود و مورد استقبال مردم قرار نگرفته بود ... کم کم به وزارت فرهنگ و هنر دست پیدا کرد و در بخش سانسور ، سمتی پیدا کرد و آنجا هم نتوانست کاری انجام بدهد ... به هر حال این سینما همیشه یک عده را دور ویر لاشه اش جمع داشت که مشغول بریدن گوشت آن بودند ... حالا چه کسی باید به سینما کمک می کرد؟ وزارت فرهنگ و هنر به فکر تنها چیزی که نبود

سینمای این مملکت بود . از ریشه معتقد به این
سینما نبود ... توقع داشتند مثل غربی ها باشیم ...
منتقدان با سینمای ایران با عجله برخورد می کردند .
قضاوت‌هایشان منصفانه نبود ، حتی مقداری هم
مغرضانه بود و سینما را نمی شناختند . منظورم
سینمایی است که ما صاحبش بودیم . ما در واقع
داشتیم ادا و اطوار سینما را در می آوردیم ، سینمایی
که در سالهای قبل ترش نگاتیوش در طشت
رختشویی ظا هر می شد و در آفتاب روی بند خشک
می شد . بایستی با مهربانی و دلسوزی با این بچه
برخورد می کردند . برای بد خطی ما سر مشق می
دادند تا خوش خط شویم ... " (*)

*نقل قولهای فردین که در داخل گیومه آمده برگرفته
از کتاب " سینمای فردین به روایت فردین " نوشته ی
" عباس بهارلو " است و نقل قول های سایرین از
وبسایت " قدیمی ها " .

فصل هفتم

رضا کیانیان در گفتگویی با محمد علی فردین با عنوان "راز سکوت" در مجله ی گزارش فیلم (شماره ۱۴۹ - مورخه ۷۹/۲/۱۵) می گوید : " من فکر می کنم دلیل اینکه فردین توانست نقشهای متفاوت را هم خوب بازی کند این بود که دانش بازیگری داشت . موسیقی می دانست ، نقاشی و رقص و ورزش بلد بود و فهم و تجربه داشت . مجموعه ی این ها چیزی را می ساخت به عنوان بازیگر ... مگر می شود کسی خودش چیزی نباشد و در دل دیگران بنشیند ؟ ... هرکسی بی خودی " فردین " نمی شود . "

فردین که استعداد بازیگری را از پدرش به ارث برده بود و عشق تئاتر داشت حدود یکسال در کلاس های فشرده ی بازیگری آقای اسکویی و همسرش " مهین اسکویی " که تازه از شوروی برگشته بودند از ۸ صبح تا ۲ بعد از نیمه شب فعالانه شرکت کرده و هنگام اجرای نمایش " اتللو " تک تک نقش ها را با آنها تمرین می کند . حتی در نقاشی ها و ساخت دکورهای آن نمایش نیز نقشی اساسی را به عهده می گیرد .

وقتی هم که وارد سینما می شود مدتی به آموزش موسیقی و رقص می پردازد . در دوره ی سوپر استاری اش هم که مردم از سینما فقط چهار ویژگی می خواستند که یکی فردین بود و یکی کافه و یکی صدای ایرج رو چهره ی فردین و دیگری زدو خورد ، همه ی سعی اش را می کند که عناصر درام و زیبایی شناسی را نیز وارد سینمای ایران بکند که خودش در این رابطه چنین اشاره می کند :

" من وقتی " علی بی غم " را بازی می کردم گاهی بی اختیار اشک از چشمم سرازیر می شد و این حالت که گاه روی پرده ی سینما هم نمود پیدا می کرد این را نشان می داد که " علی بی غم " علاوه بر فیزیکش با احساس هم سرو کار دارد . منتهی کارگردانی نبود که بتواند این احساسات را از درون بازیگر بیرون بکشد و به اصطلاح از او بازی بگیرد . ولی دیدید که همین احساسات در فیلم " غزل " یا کمی در " کوچه مرد ها " بروز کرد ... من از وقتی وارد سینما شدم این احساس را داشتم که شاید بازیگر خوبی

بشوم . در کارهای من هم رقص بود هم حرکاتی که
حالت رقص داشت . چنین رقصی را هیچ وقت
تماشاچی ندیده بود . رقصی که من در کلاس یاد
گرفتم . البته پاهای من از زمان ورزش باستانی يك
مقداری صاحب استیل رقص بود . در ورزش باستانی
يك چیزی داریم که بهش می گوئیم سرپا چنگلی.
رقص هم به آن می گویند . در این حرکت پاها در چهار
زاویه ی دایره ای به حرکت در می آید . خب ، من اینها
را می دانستم . آن حرکات در عین حال دارای يك
موقعیت دراماتیک بود ...رقص در " گنج قارون " ، بیانگر
حرکاتی ناشی از ناراحتی درونیات شخصیت بود .
ولی در عین حال رقص هم بود ..."
سینمای ایران که در دهه ی ۴۰ با " فردین " صاحب
سوپر استاری محبوب و بی رقیب شده بود و نبض آن
پر تپش تر از همیشه می زد باعث شد که تهیه
کنندگان خارجی نیز از ایتالیا ، هندوستان ، لبنان و
ترکیه سراغ او را بگیرند . هرچند که پیشنهاد تهیه

کننده ی ترک را رد کرد ولی کار های مشترکی را با ایتالیا ، هندوستان و لبنان انجام داد .
باین موفقیت ها ، کینه توزی ها و حسادت های جامعه ی سینما یی ایران نیز علیه فردین اوج می گرفت . مثلا می گفتند که اگر " ایرج " جای " فردین " نمی خواند ویا اگر " جلیوند " دوبلور او نبود چنین می شد و چنان . در صورتی که آنها به عمد و غرض ، می خواستند به کتمان حقیقتی پردازند آن هم اینکه اگر فردین محبوبیتی هم داشت به خاطر تواناییها و استعداد هنری اش بود نه چیز دیگر . چون " ایرج " ، خواننده ای بود که به جای هرکسی که هر وقت پیشنهاد مالی خوبی می شد در هر فیلمی می خواند و " جلیوند " هم دوبلوری بود که به جای خیلی از بازیگرها صحبت می کرد . فراموش نکنیم که در آن زمان ، امکانات صدا برداری سر صحنه و تکنولوژی های مرتبط با آن و کارشناسان تحصیل کرده در آن زمینه ، نه تنها هنوز در سینمای حرفه ای ایران بلکه در کشورهای همجوار ی چون ترکیه نیز که شاهراه اروپا

بود وجود نداشت . پس اینجا غیر از صدای " ایرج " و " جلیوند "، یک چیز مؤثری هم بود و آن ، هنرمندی و محبوبیت فردین بود . حتی فردین بخاطر پا یان دادن به این شایعات و همچنین جو گیر شدن ایرج که وقتی نوبت فیلمی از فردین می شد دستمزد کلانی را طلب می کرد، فیلم " سلطان قلبها " را کارگردانی و بازی کرد و به جای ایرج این دفعه از صدای " عارف " استفاده نمود که نه تنها فیلم ، فروش فوق العاده ای کرد بلکه موفقیت های هنری فردین را نیز بیش از پیش موجب شد . چنانکه بعد از چهل سال هنوز ، هم خود فیلم و هم آهنگ سلطان قلبها محبوب ملت ایران است . به هر حال " ایرج " و " جلیوند " ، در کارهای فردین مؤثر بودند و اما نه تا آن حد که بعضی ها اغراق می کردند . حتی " فردین " به جای " جلیوند " از صدای دوبلورهای دیگر نیز استفاده کرد و آن کار نیز هیچگونه شکست تجاری را برای فیلم هایش به همراه نیاورد . حتی در دهه ی ۵۰ کار به جایی رسید که فردین در قراردادهایش ، تأکید می

کرد که آواز نخواهد خواند واما باز به خاطر اصرار تهیه کنندگان و کارگردانانی که می خواستند، هم از بازگشت اصل سرمایه و هم از سود خود مطمئن شوند و هم بخاطر به اشتیاق دوستدارانش ، ایفای یکی دوتا آواز را به ناچار قبول میکرد . اما فردین ، برای ثبت مؤلفه های هنر بازیگری اش در سینما ، با آن که می دانست بدون آواز و کافه و رقص ، هر فیلمی که ساخته شود شکست خواهد خورد ، تن به کار سختی داد.فیلم " جهنم + من " را به کارگردانی خود و با پس زمینه ی کویر و گرمایی که مجبور بودند فقط از ساعت شش تا هفت ونیم صبح کار کنند را با سختی و مرارتی تمام ساخت . فیلمی که به خاطر تم اندیشمندانه و عرفانی اش ونیز کارگردانی و بازی زیبا ی فردین و همچنین بازیهای به یادماندنی هنرمندانی چون " پوری بنائی " ، داوود رشیدی " و " فرزانه تأییدی " جزو فیلم های نادر سینمای ایران است . فیلمی کشف ناشده و به عمد ، فراموش شده از طرف منتقدین . فردین در این

خصوص حرفه‌ای قابل تأملی دارد : "خود من از فیلم چهارم پنجم به بعد احساس کردم که نقش‌های تکراری است . منتهی چاره‌ای نداشتم . این قاعده‌ی سینما در هر جای دنیاست . یک موقع در ایتالیا تب و سترن اسپاگتی بالا گرفته بود . یک زمانی فیلم‌های قهرمانی و هرکولی باب شده بود . یک زمانی سینمای نئو رئالیستی طرفدار داشت ... اینجا هم وقتی فردین یکی دوتا فیلم مثل " آقای قرن بیست و یکم " بازی کرد و مردم برای دیدنش به سینماها هجوم آوردند - تب این نوع سینما بالا گرفت - ... پس ببینید سینما چقدر برای من تکراری شده بود که حاضر شدم با آن مشکلات ، فیلم متفاوتی چون " جهنم + من " را بسازم ... حتی تنها فیلمی که سر صحنه راحت نشستم و کاری به کار کارگردان نداشتم " غزل " بود ... یعنی شوق و شغف دیگری به من دست داده بود که از قالب آن فردین همیشگی بیرون آمده بودم و احساس می‌کردم که دارم با قصه زندگی می‌کنم .

خیلی عاشق آن کار بودم ... همیشه دوست داشتم جنبه های بازیگری نقش ، قوی باشد ..."

سینمای فردین ؛ سینمایی بود پر تماشاچی و مردمی . چیزی که ذات سینما همیشه آن را می طلبد و اگر روزی چنین اقبالی در سینمای يك مملکت نباشد ، با آن سینما ، به هیچ جایی نمی شود رسید . حتی اگر چپ و راست از جشنواره های جهانی فیلم ، جایزه درو کند و اما هنگام نمایش عمومی فیلم ها ، با سالن های خالی از تماشاچی مواجه باشد . چنین سینمایی ، دیگر يك سینمای در حال احتضار است .

سینمایی که در دهه ی ۳۰ ایران چنان بود و اما با ورود فردین ، سالهای طلایی آن آغاز شد و سینمای ایران همراه با فردین و سوپر استارهایی چون ناصر ملک مطیعی ، بهروز وثوقی ، سعید راد ، ایرج قادری ، بهمن مفید ، فروزان ، پوری بنائی و هنرمندانی مثل وحدت ، نصرت کریمی ، همایون ، تقی ظهوری ، سیدعلی میری ، سپهر نیا ، صیاد و مرتضی عقیلی به يك شکوفایی بی نظیر اقتصادی در تاریخ سینمای

ایران رسید . سینمایی که در بطن خود ، کارگردانان صاحب سبکی چون " ساموئل خاچیکیان " ، " مسعود کیمیایی " ؛ " داریوش مهر جوئی " ، " علی حاتمی " ، " ناصر تقوایی " ، بهرام بیضائی " ، " بهمن فرمان آرا " ، " امیر نادری " ، " جلال مقدم " و " فریدون گله " را پرورش داد وحتی به ساخته شدن اثر فنا ناپذیری چون فیلم " تپلی " توسط " رضا میر لوحی " منجر شد.

محمد علی فردین ، در مورد حذف سوپر استار در سینمای بعد از انقلاب اسلامی ، ضمن اشاره به و جود آمدن طیفی به عنوان سوپر کارگردان و انتقاد از این مسئله می گوید : " متأسفانه سینمای ایران بعد از انقلاب به شدت قومی شده است . یعنی در اختیار يك قشر خاص است . حال آن که سینما متعلق به قشر یا ملت خاصی نیست . این نوع سینما روبه مرگ است . بوی این مرگ را داریم یواش یواش احساس می کنیم . کار آقایان کارگردان ها به جایی رسیده که دیگر خجالت می کشند اسم بازیگر را روی فیلمشان بگذارند ! این خیلی خود خواهی و بی

انصافی است .. این بی احترامی به خانواده ی هنرمند است ... - فراموش نکنیم - از روزی که سینما به وجود آمده "چاپلین" ها مردم را به سینما کشاندند . کلرک گیبل ها و مارلون براندو ها آمدند و این کار را کردند ... در سینمای هالیوود که کارگردان های خوبی بودند و هستند همیشه " ستاره " به وجود می آید . یعنی صرف بودن کارگردان خوب ، دلیل به وجود آمدن ستاره نیست ... سینما حاصل یک کار جمعی است و کار گردان تقریباً یک نیمه خدا . ولی این نیمه خدا نمی تواند هر کاری را انجام دهد یک چیزی هم هست و آن هم اینکه تماشاچیان هم حق و حقوقی دارند . نمی شود گفت فقط فیلم ایرانی ببینید . تما شاچی هم حق دارد که با صنعت سینمای دنیا آشنا بشود و آن را با سینمای خودش مقایسه کند ... اگر با همین فقر جلو برویم ، به هیچ جا نمی رسیم . همه اش چهار پنج کارگردان داریم که هیچ کدام هم علاقمند نیستند صاحب یک هنرپیشه ی معروف شوند . توجیه هم می کنند که ستاره سازی

درست نیست . الان هم بچه های قدیم سینما ،
سینما را نگه داشته اند . یعنی بیشتر آنها بچه های
تئاترو دوران آخر سینما هستند ... " .

" سلطان قلبها " سي و دومين فيلم فردين بود که در شهریور ۱۳۴۷ به نمایش در آمد و با آن فیلم، فردین با ارائه ي يك تپ نو ، حذف صدای ایرج و نیز با پیش بردن يك قصه ي خوب عاطفي در مقام کارگردانی، بسیاری از معادله ها را به هم ریخت . خیلی ها می گفتند بدون صدای ایرج و ظاهر و فیزیک مرسوم فردین در فیلم های معروف به گنج قارونی این فیلم از نظر تجاری شکست خواهد خورد که چنین نشد و استقبال تماشا گران و منتقدین و تعلق یافتن جایزه ي " سپاس " به فردین در اولین دوره ي جایزه سپاس ، همچنان جایگاه او را به عنوان يك سوپرستار بیش از پیش تحکیم بخشید . حتی بازیگر نام آور سینما "جمشید مشایخی" سالها بعد در گفتگویی گفت : " موقع دیدن سلطان قلبها اشکم در آمده بود . " فیلم " سلطان قلبها " جدا از ویژگی های بازیگری فردین و مهارت او در " مچ " کردن شخصیت فیلم با صاحب صدا ، نوآوری هایی نیز از نظر کارگردانی به سینمای ایران هدیه کرد . از جمله در بین صحنه ها از

تکنیک " آئشنه " ، " فید " و " دیزالو " که سنت شده بود استفاده نشد و فردین با قیچی، صحنه ها را "کات" نمود و ارتباط يك صحنه با صحنه ي دیگر از طریق دیالوگ ایجاد شد . هرچند که انجام این کارهای فنی در لابراتوار باعث بالا رفتن هزینه های تولید فیلم می شد و معمولا هیچ تهیه کننده ای به این کار علاقمندی نشان نمی داد ، اوکه تهیه کننده ي فیلم هم بود بی هراس از خرج و گران تر تمام شدن کار ، تکنیک و جسارتي را را به سینما ي ایران بخشید که قبلا آزموده نشده بود . فردین نسبت به سینما عاطفه ي خاصی داشت و نمی خواست که مردم به یکنواختي سینما عادت کنند . او در گفتگوهایش با " عباس بهارلو" در کتابي با نام " سینماي فردین ، به روایت محمد علي فردین " می گوید : " همیشه می خواستم مردم علاقمند به سینما باشند ، نه سینماي فردین . سینمايی که دوست داشتم سینماي فردین نبود . سینماي فردین مختص مردمی بود که فردین را دوست داشتند . روشنفکران جامعه مخالف این سینما

بودند و مخالفت شان هم از نظر من قابل قبول بود .
باید به این سینما ایراد می گرفتند و راهنمایی می
کردند ... مثلا "کیمیایی" و "مهرجویی" که از نظر
تکنیک و کارگردانی چیزهای زیادی به سینما دادند ،
فردین را به بازی نگرفتند . اشتباهی که نباید انجام
می شد .. شاید اگر به بازی می گرفتند سریع تر به
خواستگی خودشان می رسیدند . من می گفتم نه
آنقدر سلیقه ی مردم را باید به بازی گرفت که پنجاه
تا فیلم مثل " گنج قارون " ساخت و نه اینکه مردم را
به کل کنار بگذاریم و فیلمی باب طبع ده دوازده داور
جشنواره تهیه کنیم . "

فیلم " سلطان قلبها " که طرح قصه ی آن از یک فیلم
ترکی گرفته شده و دیالوگ هایش را " حبیب اله
کسمایی " نوشته بود ، تیپ جدیدی از مادر را نیز وارد
سینما می کند که نمونه اش را قبلا در فیلم های
سینما ی ایران نداشتیم . ارائه یتیمی از " مادر " که کم
و بیش بدجنس بود و اما همچنان فکر می کرد که هر
کاری می کند بخاطر سعادت فرزندش است .

در بحث از چهره های مطرح کارگردانی سینما قبل از " کیمیایی " و " مهرجویی " باید به " ساموئل خاچیکیان " و " محمد علی فردین " نیز پرداخت که کارهای متفاوت تری را ارائه می دادند . فردین را بخاطر آشنایی اش به رقص ، موزیک و ردیف های موسیقی و نوآوری ها و مهارت هایش در دکوپاژ، " مچ " و کارهای لابراتواری فیلم هایش و سامئل خاچیکیان را بخاطر بهره گیری ماهرانه از " افکت " ، " نور " و " سر و صدا " . خاچیکیان عاشق افکت بود و موقع نوشتن و دکوپاژ کردن ، مدام به این فکر بود که با ایجاد صداها و حرکات مرموز ، به تعلیق و هیجان فیلم کمک کند . در اینجا باید تأکید شود که فردین در نسخه ی هندی فیلم " همای سعادت " ، کارگردانی آهنگ هایی را که خودش در هندوستان اجرا کرد رانیز خود به عهده داشت .

فردین بعد از " سلطان قلبها " مصمم می شود کاراکترهایی که ایفا می کند کمتر شباهتی به فیلم های قبلی او داشته باشد . مثلا در فیلم " قصر زرین "

کاراکتری زبر و زرنگ و شوخ دارد و در " جهنم + من " که نیمی از دیالوگ های آن فیلم کار " احمد شاملو " بود يك تپ و بازي متفاوت دارد که کاملاً با آنچه از فردین در اذهان بود فرق داشت . یا مثلاً بازي هایش در فیلم های " غزل " ، " برفراز آسمانها " و " برزخي ها " که آخرین فیلم اش شد.

فردین با تواضع خاصی که تا آخر عمر در رفتارش داشت دیدگاه هایی را درمورد سینما و یاران سینمایی اش بیان کرده که ذکر آنها در شناخت شخصیت فردین فوق العاده ارزشمند است . ا و مي گوید : " ...ایرج قادري را غير از بازيگري درمقام کارگرداني نیز قبول داشتم . هرکارش نسبت به کار قبلي اش جهش داشت . فیلم هایش را مي دیدم بهروز وثوقي هنرپیشه اي بسيار قوي و خوب بود و از بازي و کارش لذت مي بردم آذر شیوا که درعین حال زن فهمیده اي بود و تن به هر کاری نمي داد و دوست داشت رل هاي خوب و سنگین بازي کند گاهي يك مقدار غير متعادل بود . گاهي صحنه ي فیلم

برداري را ترك مي كرد و بدون كلام مي رفت و نيم ساعت بعد مي آمد . حالت بخصوصي داشت . يك دفعه مي شنيديم كه روبروي دانشگاه تهران بليت مي فروشد . مي گفت كه مي خواهد به مسؤولان وزارت فرهنگ و هنر دهن كجي كند در فيلم " غزل " متوجه شدم " كيميائي " بيش از آن كه فكر مي كردم به كارش تسلط دارد . خيلي با حوصله كار مي كرد . .. " علي حاتمي " وقتي كارش را شروع كرد چهار برابر خودش مي فهميد ... ظهري در همه ي فيلم هائيش كاراكثر يكنواختي داشت . يعني همان چيزي بود كه هميشه بود . بنابر اين وقتي دركنار او فرار مي گرفتم بايستي خودم را با او هماهنگ مي كردم ساموئل خاچيكيان مي گفت من از چوب هنرپيشه مي سازم كه به نظرم درست نيست . نبايد بيش ازحد به خود متكي بود و روي همكاري ديگران حساب نكرد .. يك موسيقي متن درست به فيلم جان مي دهد يا همين طور دوبله و صدابرداري و فيلم برداري خوب . سناريو هم كه هميشه پايه و

اساس يك فيلم خوب است... من هيچ وقت دوفيلم را باهم كار نكردم . "بيك ايمانوردي" در چند سال از عمر بازيگري اش پركارتر از همه بود . بيك ايمانوردي در يك روز سه فيلم بازي مي كرد . نه احساس مسؤوليتي مي كرد و نه در كارش دقت مي كرد . خيلي اوقات داستان را نمي خواند كه بداند سرو ته آن چيست . خيلي عجيب بود . تا آدم نداند چه هست چه جوري مي تواند بازي كند منوچهر وثوق بي آنكه ابايي داشته باشد ازمن تقليد مي كرد . البته هيچ وقت به روي منوچهر وثوق نياوردم . تا خودش در سال هاي اول انقلاب آن را پيش كشيد . من هم گفتم كه تقليد شما چيزي نبود كه به چشم نيايد ، ولي خوب بود كه به خودمن مي گفتيد تا ريزه كاري هاي آن را براي مي گفتم . زيرا اگر حركا ت را كاملا از من تقليد مي كردي باز منوچهر وثوق بودي . ولي اگر از من كمك مي خواستي چيزهايي را يادت مي دادم كه كه نه فردين باشي و نه منوچهر وثوق سابق . تقليد كردن ايرادي ندارد . ما همه چيزمان ،

حتی فیلم سازیمان تقلید بود . ولی اگر در این تقلید چیز هایی از خودمان ارائه می دادیم بهتر بود ... سیامک یاسمی یکی از بزرگترین حسن هایی که در کارش داشت این بود که خیلی با هوش بود و مطالب را سریع می گرفت و با هر پیشنهادی که کسی مطرح می کرد و خوشش می آمد موافقت می کرد ... گنج قارون ، فردین و فروزان و ظهوری را به هم پیوند داد ؛ به اضافه ی آرمان . .. فیلم های ملک مطیعی در برهه هایی شاخص بود و طرفداران زیادی داشت و بینندگان چشم بسته به سینما می رفتند تا فیلم های او را ببینند ... ما از بسیاری از آدمها یی که حرفهای قشنگی می زنند عمل قشنگی ندیدیم برای مثال هوشنگ کاووسی ... "

فردین که اوج هنر بازیگری خود را در فیلم های "بابا شمل" و "غزل" می داند در مورد تبدیل به یک چهره ی سینمایی شدن می گوید : " آن هایی معمولا چهره ی سینمایی می شوند که کمتر در جامعه شبیه آنها دیده شود . اگر قشنگ است قشنگ ترین و

اگر زشت است زشت ترین آنها . حالا اگر این چهره يك مقدار استعداد و ذوق هم داشته باشد با دوسه فيلم ممكن است شهرت جهاني هم پيدا کند ..."

اما شاید کمتر کسی بداند که اگر قاطی شدن نام فردین با مسائل سیاسی نبود و دسیسه های " اشرف پهلوی " و افراد وابسته به دربار ، موفقیت او در هنر سینما حتی بیشتر از آنی بود که الآن به چشم می آید . او با ایمان به اینکه " جز خداوند بزرگ هیچ کس قادر نیست محبت مردم را متوجه يك فرد نماید و جز خدا هیچ کس نمی تواند عزت افراد را از آنها بگیرد " در اوج شهرت اش هم ، با گریز ابتذال و نه گفتن به عوامل فسادى که در کمین اش بودند ، اجازه نداد که گامی از اصول زندگی اش که با مروت و جوانمردی و پایبندی به زندگی خانوادگی توأم بود ، عدول کند . به همین خاطر هم چوب آن را چنان خورد که يك عده مأمور شدند تا در مطبوعات و محافل هنری از او به عنوان يك هنرپیشه ي مبتذل و آبگوشتی نام ببرند و خیلی هارا به او بدبین کنند .

سکوت مطبوعات و نویسندگان سینمایی در يك دوره در باره ي سینمای فردین را نباید فراموش کرد و امری عادی انگاشت . هرچند که مردم همچنان فردین و فیلم های فردین را می خواستند ، يك عده هم تلاش کردند و تاحدی هم موفق شدند که فردین را به حاشیه برانند . ریشه ي آنها هم به دسیسه های " اشرف پهلوی " بر می گشت . نقل قول های مستقیم فردین در این ارتباط قابل تعمق بیشتری هستند : " ... بعد از " گنج قارون " يك سری مسائل سیاسی به کارم دخالت پیدا کرد . مدتی روزنامه ها تحت عنوان فیلم های آبگوشتی جارو جنجال به پا کردند . من می دانستم که ریشه ي انتقادات و صحبت ها در کجاست ... " اشرف " خواسته بود که مرا ببیند . با وساطت " ملوک خواجه نوری " . هر روز صبح ساعت نه و ده زنگ می زد و من هر بار طفره می رفتم که امروز کار دارم و فردا فیلم برداری . بعد اصرار که کرد گفتم به اشرف بفرمایید من زن و بچه دارم و اهل این حرفها نیستم . کار کشید به جاهای

باریک تر و تهدید کردند که زن و بچه هایم را تبعید می کنند . باز قبول نکردم تا که موقعی مشغول کارهای "سلطان قلبها " خانمی تلفن کرد که جشن تولد پسرش علی است و معلولیت دارد و گریه می کند که بایستی در جشن تولدش " علی بی غم " حضور داشته باشد . غروب روز بعد کادویی گرفتم و رفتم به آدرسی که داده بود و غافل از اینکه خانه ، خانه ی خاله ی شاه است . باغ بزرگی بود . وارد خانه که شدم فقط سه چهار تا زن دیدم و بچه ای هم وجود نداشت . نیم ساعتی گذشت . به تعداد مهمانها اضافه می شد ، همه زن . همراه اینها هم بچه ای نبود . تا این که " ملوک خواجه نوری " و دخترش " ژاله " آمدند . می خواستم از آنجا بیرون بیایم که نگذاشتند . ساعت ده و نیم ، یازده شب شده بود . ملوک خواجه نوری گفت که خوب است قبل از رفتن شما این کیک را برداریم و به بیمارستان به عیادت یکی از فامیل ها برویم که بیمار است . رفتیم به بیمارستانی که در میدان تجریش بود . سوار

آسانسور شدیم و به طبقه ی چهارم رفتیم . سالن و راهرو بیمارستان خلوت بود و هیچ چنبنده ای نبود . داخل یکی از اتاق ها شدیم که يك نفر روی تخت خوابیده بود و کنارش هم اشرف نشسته بود . حساب شده مرا به آنجا کشانده بودند . سلام کردم و اشرف دعوت کرد که بنشینم . درمورد دستمزد من و بهروز وثوقی و ایرج قادری پرسید . بعد در کمال وقاحت چیزی گفت که نمی شود بگویم . باعصابیت در را باز کرده و رفتم . در نیمه ی راه باز ملوک خواجه نوری مرا سوار کرد و به خانه ی اول رساند و اتومبیل را سوار شده و رفتم بعد ها باز خواجه نوری تلفن می کرد و صدایش را که می شنیدم قطع می کردم ... از این به بعد بود که روزنامه ها به شدت تمام به من پریدند و قصه ی فیلم های آبگوشتی از این جا شروع شد ... من هجده سالم بود که ازدواج کردم و هنوز هم با همسرم زندگی می کنم . بعضی چیزها تو وجود و اخلاقم نبود ... وقتی گذشته ام را مرور می کنم هیچ نقطه ی سیاه و مبهمی در آن نمی بینم . برای همین

احساس می کنم که در سینمای بعد از انقلاب به من ظلم شد . بعد از فیلم "برزخی ها" بود که هرتهیه کننده ای اسم مرا به عنوان بازیگر در برنامه ی کاری خود می گذاشت می گفتند که او نباشد . در عوض کسان دیگری بودند که اجازه ی کار داشتند و ولی کارنامه ی خوشان و کس و کارشان پاک نبود ... خود من نه ولی تهیه کننده ها و کارگردان های زیادی تلاش کردند که اجازه ی کار برایم بگیرند که نشد بعد از برزخی ها مدت زیادی بیکار بودم . هنوز کار فرش فروشی و قنادی نداشتم . سرفیلم " برفراز آسمانها " که مقارن روز های انقلاب می ساختم و بعد از انقلاب اکران شد و اکرانش را متوقف کردند مقدار زیادی بدهکاری بالا آوردم و در صدد پرداخت وامی بودم که از بانک صنایع و معادن گرفته بودم . بدهی های دیگری هم داشتم که منجر به این شد که خانه ام را فروختم و بدهی ها را پرداخت کردم ..."

فصل نهم

وداع فردین با دنیای پر امیدی که همیشه بدان معتقد بود در جمعه ۱۹ فروردین ۱۳۷۹ اتفاق می افتد و آخرین دیدار دوستدارانش با او ، یکشنبه ساعت ۹ صبح از ورزشگاه شهید شیرودی آغاز می شود . میدان هفت تیر چنان از ازدحام مردم سرشار است که برای لحظاتی یاد شعری از فروغ فرخزاد می افتی :

چقدر دور میدان چرخیدن خوبست
چقدر روی پشت بام خوابیدن خوبست
چقدر باغ ملی رفتن خوبست
چقدر مزه ی پیسی خوبست
چقدر سینمای فردین خوبست
وکسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی
می آید و سفره را می اندازد ...
نان را قسمت می کند
و پیسی را قسمت می کند
و باغ ملی را قسمت می کند
و سینمای فردین را قسمت می کند .

هنر پیشگان قدیمی سینما و بسیاری از هم دوره های فردین نیز دیده می شوند .

آمیو لانس با توقف در مقابل تالار وحدت و ابراز احساسات مردم ، به طرف بهشت زهرا می رود . در قطعه ی هنرمندان بهشت زهرا نیز غوغاست و همه دوست دارند که در آخرین وداع با سلطان قلبها ، حضور داشته باشند . حضور انبوه و فشرده ی جمعیت مانع از سوگواری اقوام و بستگان فردین می شود . همسر فردین بارها از مردم تشکر کرده و می خواهد که کمی دایره ی تجمع خود را باز تر کنند تا مردم برای نفس کشیدن ، دچار مشکل نشوند .

پیکر فردین وارد قطعه ی هنرمندان می شود و وقتی که کفن او را کنار می زده و صورتش را به خاک می گذارند ، جمعیت ساکت می شود . مردم آرام - آرام می گریند و دعا می خوانند . بانخستین بیل خاک به روی فردین ، باد شدیدی در می گیرد و با نشستن خاک بر چشم و روی دیگران ، قطره قطره های باران

نیز شروع می شود . یکی می گوید : " مرگش نیز سینمایی شد ."

در فاصله بین میدان ۷ تیر تا قطعه ی هنر مندان بهشت زهرا ، جز پیشکسوتان و قهرمانان نامی کشتی از جمله آقای طالقانی ، هنرمندان بلند آوازه ی سینمای ایران از جمله ناصر ملک مطیعی ، بهمن مفید ، گوگوش ، پوری بنائی ، سیدعلی میری ، آقاسی ، شهلا ریاحی ، ایلوش خوشابه ، داوود رشیدی ، جمشید مشایخی و ... را نیز می شد دید . روز چهارشنبه ۷۹/۱/۲۴ است و در مسجد بلال واقع در خیابان ولیعصر مراسم سوگواری فردین است . تا ۱۰۰ متر مانده به مسجد انبوه جمعیت برای سوگواری حاضرند و در صحن مسجد ، حضور پرشمار مردم با در دست داشتن تصاویر مختلفی از فردین جلوه ی خاصی دارد . مردم حاضر نوحه سرائی های خاصی داشتند و با اشعار بداهه ی خود ابراز احساسات می کردند . از جمله می گفتند :

من از سلطان قلبها آموختم جوانمردی

جوانمردان بگریند در غم هجران فردین
داخل مسجد ، ناصر ملک مطیعی ، ایرج قادری ،
محمدعلی همایون ، فرامرز قریبیان ، جمشید هاشم
پور ، سیروس الوند ، فریده بیات ، منصور سپهرنیا ،
نرسی گرگیا ، شهلا ریاحی ، اسداله یکتا از جمله
هنرمندانی اند که به چشم می خورند . عده ای از
هنرمندان خارج از کشور هم با فرستادن تاج گل هایی
به خانواده ی فردین و هنرمندان تسلیت گفته بودند .
برای مثال بهروز وثوقی و یداله شیر اندامی و...
در ۲۵ فروردین نیز مراسم ختمی در خانه ای با سالن
و حیاطی بزرگ در خیابان پاسداران برگزار می شود و
اما انبوه جمعیت بیش از آنی است که تصور می شد و
مردم ناچاراً در خیابان ها ایستاده بودند . عزت اله
انتظامی ، مجید مظفری ، انوشیروان روحانی و اصغر
سمسار زاده پیام های تسلیت خود را می گویند و
قرار می شود فردا که روز تاسوعا هم ست هفتم زنده
یاد محمد علی فردین در قطعه ی هنرمندان بهشت
زهرا برگزار شود .

در مراسم هفتم فردین ، میان استقبال بی نظیر مردم ، پیرزنی عصا به دست نیز دیده می شود که تصویر فردین را به سینه سنجاق کرده و با نوه ی دختری خود که ۱۵ ساله است و عکس فردین را بالای سر گرفته ، بر سر مزار فردین نشست و می گوید . اشعار زیادی از طرف دوستاناران فردین بر سر مزار فردین خوانده می شود که قسمتی از شعر " شبنم جهانگیری" چنین بود :

تا که ایران باقی و دل های شیدا زنده است
نام "فردین" در میان مردم ما زنده است
قطره قطره آب می شد همچو شمع و در درون
با توکل زنده بود و با تولی زنده است
آنکه " شبنم " ، با جهانی لطف تا وقت سحر
خواند در گوش من از عرش اعلا زنده است
" جام جو " از عکاسان قدیمی سینما و عکاس فیلم
های " چرخ و فلک " و " گنبد کبود " می گوید :
" قبل از حضور فردین در سینمای حرفه ای ایران ،
مجموعه عوامل فیلم از فیلمبردار گرفته تا بازیگر با

دستمزد ناچیزی کار می کردند . با درخشش فردین در پرده ی سینما بود که دستمزدهای عوامل ایرانی فیلم نیز ارتقا یافت ... فردین دست به خیر بود . او کمک های فراوانی به بی بضاعت ها و ناتوان ها و از کار افتاده ها می کرد . فردین مردم دار بود . با مردم ، منشی پسندیده داشت . جوانمردی و یاری به دیگران ، از ویژگی های فردین بود . "

سعید فردین ، فرزند محمد علی فردین می گوید :
" برخورد مردم با پدرم بسیار عاطفی و دوستانه بود . حتی وقتی پدرم با استفاده از عینک و کلاه ، از منزل بیرون می رفت ، او را سریع می شناختند و به طرف او می آمدند و امضا می گرفتند . این مسأله برای خودش نیز جالب بود و حتی می گفت : " چهره ی من باید بعد از ۲۲ سال تغییراتی کرده باشد که ، پس چطور با این وجود ، مردم با دیدن من بلافاصله به جلو می آیند و جوانان ۱۵-۱۶ ساله چگونه مرا می شناسند ؟ "

"محمد علی همایون" ، بازیگر نام آشنای سینمای ایران که با بازی در فیلم " تپلی " چهره ای فراموش نشدنی از خود به یادگار گذاشته است و در بیش از ۱۲ فیلم از جمله " سلطان قلبها " همبازی فردین بود معتقد است : " فردین نمرده . او در قلب همه ی ما جا دارد . فردین ، آقای سینمای ایران بود و خواهد بود. فردین بود که سینمای ایران را تکان داد . "

" چنگیز جلیلوند " دوبلور فردین می گوید : " مرگ فردین ... خدای بزرگ برایم غیر قابل تصور است . هیچ وقت ...هیچ وقت . نه من هیچ وقت مرگ فردین را که جایش حرف می زد ، باور نمی کنم ... اما نه ، شخصیت دوم من ، شخصی که صدای من انگار تا ابد در درونش جاری خواهد ماند ، برای همیشه رفته است . اما او هنوز برای من سلطان قلبها ست . سلطان قلبی که همیشه برای من زنده است . "

" خانم خمارلو " ، همسر فردین از آشنایی با فردین و ازدواج با او می گوید : " فردین دوست برادرم بود و با هم ورزش می کردند . موجب آشنایی مختصر من و

فردین و پیشنهاد ازدواج از طریق برادرش شد . او بسیار سر به زیر و محجوب بود و نوزده سال همین داشت . من هم هفده ساله بودم و همان سال ازدواج کردیم . چهار فرزند حاصل زندگی ماست و در مورد روابط اجتماعی و تربیت آنها بسیار جدی و سخت گیر بود و دوست نداشت وارد کار هنری و سینما شوند . بچه هایمان برای تحصیل به خارج رفتند سعید (متولد ۱۳۳۱) ، در انگلستان رشته ی اقتصاد خواند و سیاوش (متولد ۱۳۳۵) هم رشته ی مدیریت بین الملل را در آمریکا تحصیل کرد . دختر بزرگ عاطفه (متولد ۱۳۳۸) در آمریکا رشته ی هنر را خواند و دختر کوچکم آمنه (متولد ۱۳۴۸) هم برای تحصیل به آمریکا رفته بود . اما فردین در مورد تربیت ایرانی بچه ها و زندگی در وطن تعصب خاصی داشت و بعد از اتمام تحصیل آنها را به ایران باز گرداند . او بسیار معتقد و اخلاق گرا بود . در روابط عاطفی خیلی با محبت و صمیمی و دوست داشتنی بود . او عاشق سینما بود و این سالهایی که از حرفه ی اصلی اش دور بود به او

بسیار سخت گذشت . او عاشق این کار و عاشق مردم و علاقمندان سینما بود .
فردین با مردم وداع می کند و اما دوستدارانش هنوز او را با فیلمها و خاطره هایش یاد می کنند. چنانچه "
بهر روز وثوقی " نیز در گفتگویی بیان می کند : " فردین مرد بزرگی بود و بسیار با محبت و صمیمی رفتار می کرد و مرگ او برایم سنگین و غیر منتظره است . " و ایرج قادری داغ دل اش را چنین مطرح می کند : " نیک می دانم که از دست رفتن هنرمند یا بازیگری چون فردین برای جامعه ی هنر و اهل سینما چه ضایعه ی بزرگ و چه فقدان عظیمی است . شادروان فردین الگویی قهرمانی بود و افکار بلند و شخصیت والایی داشت . جوانمرد بود ، با گذشت بود و به مستمندان کمک می کرد . خدا بیامرزدش . "
چنین هم بود که بعد از مرگ فردین دهها شعر می بینیم از مردمی که او را دوست داشتند و شعر هایشان را در رثاء فردین به مطبوعات ارسال می کردند . برای مثال به بخشی از یک شعر چاپ شده توجه کنید :

نام " فردین " همه جا ورد زبانهاست هنوز
چون که سلطان دل مردم دنیا است هنوز
خاطر من نرود و از دل مردم بیرون
هر دلی از غم او ، واله و شیدا است هنوز
افتخار هنر و ورزش ایران بوده است
نکته هایی در اینجا است که معماست هنوز...
او نمرده است و نمیرد که بسی جاوید است
چون که او زنده و مشهور جهان است هنوز
اورسیده است به سر منزل مقصود دوست
" نوز " اندر ره او بادیه پیماست هنوز
تأمراسم جهلم فردین صدها خاطره ویاد داشت نیز
درباره ی فردین تو مطبوعات می بینیم که همه حکایت
از محبوبیت وی و جاودانگی اش در سینما می کند.
اما یادداشتی از خواهرانی به نام " لیلا و اکرم اکبری "
در هفته نامه ی " هد هد " (۷۹/۲/۱) را به خاطر
ایده ی جالبی که به کار برده اند و بحث از فردین را با
نام آثار او آمیخته اند را جالب دیده و بدین ترتیب به

نقل یکی از صدها مطلب جوشیده از دل مردم اکتفا می شود:

" عقربه های زمان همچنان در حال گردش و چرخ زدن و در حال چرخش بود که سراینده ی " غزل " عشق و " مردی از جنوب شهر " در " زیر درخت سنجد " ، بر شانه های پهلوانانه ی خود " همای سعادت " را یافت . مرد " کوچه مردها " سوار بر " چرخ و فلک " زمان تنها " جوانمرد " ی بود که " سلام بر عشق " کرد . ایوب " ی که " برفراز آسمانها " ، " تعصب " را معنا بخشید و در عین تصاحب " گنج قارون " برای " انسانها " ، " حاتم طائی " بود . " مردی از تهران " که " ترانه های روستایی " را در " مسیر رودخانه " ی " دهکده طللائی " زمزمه کرد . " مرد هزار لبخند " ی که برای " گدایان تهران " در " ساحل انتظار " ، " قصر زرین " را ساخت تا از گزند " ببر کوهستان " و " گرگهای گرسنه " در امان باشند . " جهان پهلوان " ی که در " میعادگاه خشم " در مقابله با " مردان خشن " ، " شکست ناپذیر " بود .

" آقای فرن بیستم " که، " سکه شانسی " و " یاقوت سه چشم " را به " ناجورها " نداد . " قهرمان قهرمانان " ، " برزخی ها " را به " زمین تلخ " کوید و همراه " بابا شمل " در " دنیای پر امید " خود " نعره طوفان " برآورد که " فردا روشن است " .

" امیر ارسلان نامدار " ی که در " شکوه جوانمردی " با " عشق و انتقام " ، " قراری بزرگ " گذاشت و " طوفان نوح " را در نوردید و به " چشمه آب حیات " رسید و " قصه شب " اش را اینگونه نام نهاد که برای " سلطان قلبها " هرگز " بهشت دور نیست " .

در انتها نقل قول قسمتی از یک نامه مشهور " فردین " به مورخه ی ۷۵/۱۲/۱۷ شاید نیکوترین پایانی باشد که می شد برای این نوشته تصور کرد : "... در سال ۱۹۵۴ میلادی ، آنگاه که دوشادوش شادروان " غلامرضا تختی " مقام دوم جهانی را کسب کردم ، همین مردم حامی ام بودند و من از آنان روحیه ی صداقت و فتوت را فرا گرفتم ... با آن که در آن شرایط جامعه ی سینمایی ، مرد ستاره اول سینمای ایران

خوانده مي شدم و حتي عنوان سوپر استار به من داده شده بود به جرم بامردم بودن و پرداختن به دلمشغولیهایشان در آن سالها و موقعیت مغضوب جامعه ي روزنامه نگاران و منتقدان طیف شبه روشنفکري ، هرگز غره نشدم و از حمایت همه جانبه ي مردم درمانده و مستضعف دست نشسته و پیمان شکنی نکردم و ننگ آلودگی و گرایش و محشوریت با دربار و عروسکان سلطنتي بي درد را پذیرا نشدم ... امروز... تنهائي و جدائي فردین از مردم و سینما سزاوار نیست ... او مي تواند باز هم در سینمائي ایران خدمتگزار باشد ...هرچند کوچک ..."

۱۳۸۶

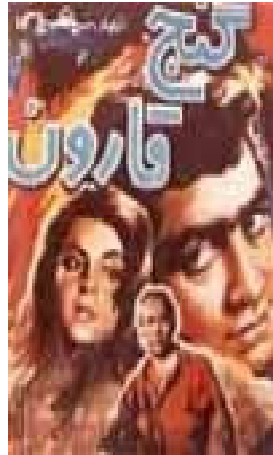
شمیله :

تصاویر و پیری از زندگی و آثار مهرداد علی فردین















فردین ، قهرمانی در مسیر سینما

اثری از : علیرضا ذیحق



فردین در چشمه آب حیات
1338



جهان بهلوان تختی
محمد علی فردین حبيب آله بنور